

تنقیح ملاک تعیین میزان دیه (۱)

خیرالله تیموری*

چکیده: در این مقاله، نویسنده پس از بررسی موضوع بحث، پرسش از ماهیت حقوقی دیه را بسان نقطه عزیمت منطقی در این مبحث بررسی‌گزیند و پس از بررسی حقوق مختلف، به نقد نظریه دوگانه بودن ماهیت حقوقی دیات می‌پردازد. نویسنده ارائه رأی پیشنهادی خود در این باب را به بررسیهای آینده در قسمت دوم مقاله خود موقوف کرده است.

ما در طی مقاله‌ای تحت عنوان «موضوعیت نداشتن اجناس ششگانه دیات» که در شماره دوم پژوهشنامه متین به زیور طبع آراسته شد، با امعان نظر به دیدگاههای مختلف علمای فقه، یادآور شدیم که هدف شارع مقدس از ادای دیه، پرداخت مقداری مال در مقابل جنایت به نفس و سایر صدمات بدنی می‌باشد و نیز استدلال کردیم که از نظر شارع فقط «ادای مال» موضوعیت دارد نه پرداخت جنسی خاص. در ادامه مطلب فوق لازم است به این مسأله پرداخته شود که اصولاً مبنا و ملاک تعیین میزان دیه چیست؟ به دیگر سخن باید به این پرسش پاسخ گفت که شارع در تعیین میزان دیه ناظر به چه چیزی بوده است؟

طبیعی است وقتی از میزان دیه سؤال می‌شود بی‌درنگ، ذهن سراغ اجناس معین دیه می‌رود و البته در نظر ابتدایی هیچ مشکلی نیز متصور نمی‌شود خاصه که موضوعیت را به «قیمت» اجناس داده باشیم. در این صورت قیمت صد شتر یا قیمت سایر اجناس به انتخاب جانی^۱ تقویم شده و به مجنی علیه پرداخت می‌شود. اما به نظر می‌رسد مطلب بیشتر از این در خور تعمیق و تدقیق است.

پرواضح است، یک کالا همیشه و در همه مکانها، الزاماً دارای ارزش یکسانی نمی‌باشد. «مالیت» یک کالا به ضرورت و کارایی آن در زندگی افراد بستگی دارد و آن در شرایط طبیعی به وسیله مکانیسم عرضه و تقاضای بازار تعیین می‌شود. شتر و دیگر اجناس دیه نیز تافته جدا بافته نیستند و همیشه تابع این قانون بوده و خواهند بود. برای نمونه اگر دربارهٔ شرایط زندگی پیش از بعثت و پس از آن (اوایل بعثت) تأمل داشته باشیم، آشکار می‌شود که بی‌گمان، بدون شتر زندگی در آن منطقه فلج می‌شد و بقای افراد جامعه به خطر می‌افتاد. بیشتر نیز متعرض شدیم که در آن عصر هیچ چیز به اندازه شتر در نزد اعراب از ارزش و مالیت برخوردار نبود، حتی از قول بعضی از لغویین نقل است که اعراب در خیلی از موارد، مال را به طور مطلق در شتر استعمال می‌کردند.^۲ علت آن نیز معلوم است. شیر و پشم و گوشت شتر قابل استفاده بود، به راحتی قابل معامله بود، با اجازه دادن آن درآمد خوبی حاصل می‌شد، «کوچ» که کار دائمی اعراب بود، بدون شتر تقریباً غیرممکن بود و برای سفر در میان اقیانوس بزرگ شن و طوفان و آفتاب سوزان بهترین کشتی بود و فواید زیادی که با عنایت به شرایط زیست محیطی آنجا، آشکار می‌شود. به همین دلیل است که «ادبیات عرب گویای حق‌شناسی او از این انیس و یاور پربرکت و وفادار اوست. آنها کاملاً از ارزش حیاتی این حیوان آگاه بودند. عرب تنها به انسان و شتر نفر می‌گوید. او را در صف حیوانات قرار نمی‌دهد، بلکه هم شأن و هم قطار (به معنی لغوی کلمه) خود اوست، زبان عرب مملو از کلمات بسیاری است که شترش را می‌نامد، همه ادوار حیاتی او، حالات او، نژاد و خصوصیت‌های او و هرچه با او نسبتی و پیوندی دارد با کلمه یا کلماتی خاص بیان می‌شود و در برابر به کشتی یک اسم بیشتر نداده است و همه اجزا و متعلقات آن را بی‌نام گذاشته است. کتاب «المخصص» که به سبک لغت‌نامه‌های قدیم کلمات را بر حسب موضوع مرتب کرده است، در موضوع شتر کلماتی که جمع کرده است، صد و هشتاد و شش صفحه کتاب را اشغال کرده است در صورتی که کلمات مربوط به دریانوردی تنها در هفت صفحه گنجانده شده

است. [به هر صورت] «زنگ قافله» آهنگ حیات و ثروت و امید عرب بود و کاروان همه زندگی او.^۳

بی جهت نیست که خداوند متعال در قرآن کریم اعراب را به تفکر و تدبّر در خلقت و منفعت شتر دعوت می‌کند. «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»^۴ به راستی آنها با شنیدن این آیه به این فکر فرو می‌رفتند که اگر خداوند شتر را با این ویژگیهای عجیب نمی‌آفرید، زندگی آنها چگونه ممکن بود؟.... بگذریم. حالا سؤال این است که آیا این نقش و ارزش حیاتی شتر، جاودانه است و گذشت زمان و تغییر مکان تأثیری در آن ندارد؟

به طور قطع، در زمان فعلی جواب منفی است. حتی در صدر اسلام در همه مکانها شتر آن نقش و کارایی ویژه را ایفا نمی‌کرد. پس به طوری که ملاحظه شد اجناس دیه بنا به تغییر مکانها و با گذشت زمان، متعدد و متفاوت می‌شود. امروزه، شتر به استثنای مناطق ویژه‌ای آن هم به صورت محدود، کارایی ندارد و دیری نمی‌پاید که برای تماشای گردشگران در موزه‌ها و باغ وحشها جا می‌گیرد. حجاز را ملاحظه کنید، وضعیت آن به کلی به هم ریخته و شرایط دیگری در آن شکل گرفته است. سینه آن صحرای تفتیده و رملی با احداث جاده چنان سفت شده است که اتومبیلها با راحتی عبور و مرور می‌کنند. پالایشگاههای مختلف نفت و گاز، کارخانه‌ها، بیمارستانها و تأسیسات گوناگون و خانه‌های مجلل، آب و برق و غیره صورت شهر را تغییر داده است و دیگر از آن کوچه‌های دایمی چندان خبری نیست، بافت قبیله‌ای جای خود را به حکومت مرکزی مقتدری داده است که امور اداری، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی کشور را در اختیار دارد. در این صورت، آیا «مالیت» صد شتر آن روز با ارزش و قیمت صد شتر امروز قابل مقایسه است؟ آیا دامنه و قلمرو خسارتهایی که با صد شتر قابل جبران و ترمیم بود، همچنان دست نخورده باقی مانده است؟

این تغییر ارزش کالاها و به اصطلاح «تغییر مالیت» مختص شتر نیست. بلکه هر کالایی نیز از چنین خصوصیت و ضوابطی برخوردار است. بنابراین با این ملاحظات است که می‌گوییم تمسک به اجناس دیه به عنوان مبنای تعیین دیه هرگز معقول به نظر نمی‌رسد.

ما در مقاله قبلی نیز تأکید کرده‌ایم که وقتی بناست در دیه آنچه موضوعیت دارد «پرداخت مقداری مال» باشد، دیگر اجناس را مبنای آن مالیت قرار دادن صحیح نیست. هیچ رابطه منطقی دو سوره بین اجناس دیه و مالیت مورد نظر شارع مقدس وجود ندارد. حداکثر چیزی که می‌توان

استنباط کرد این است که آن مقدار مال مورد نظر شارع مقدس در زمان صدور احکام برابر با قیمت صد شتر یا قیمت سایر اجناس معین بود. به دیگر سخن، اجناس تابع مالیت مورد نظر شارع بود و نه الزاماً برعکس. به شهادت تاریخ و تصریح بسیاری از روایات که مورد تأیید فقهای شیعه نیز واقع شده است، در زمان خلیفه دوم گرانی بیش از حد شتر باعث شد که آن خلیفه برای رفع اختلاف مردم در قیمت شتر مقادیر معینی از درهم و دینار را به عنوان دیه تعیین کند و به علاوه او به تعیین مقدار دیه از اجناس مختلف پرداخت تا هر گروه از مردم بتوانند آن جنسی را که در اختیار دارند به عنوان دیه بپردازند.^۵ باز به شهادت تاریخ و تصریح فقهای اهل سنت، از سوی یاران پیامبر هیچ گونه مخالفتی با عمل او صورت نگرفت. تا آنجا که از فقهای اهل سنت این عدم مخالفت اصحاب را به منزله اجماع آنان بر این موضوع تلقی کرده‌اند.^۶ در این باره نه تنها هیچ روایتی از ائمه شیعه^(ع)، در مخالفت تصمیم خلیفه دوم وارد نشده است، بلکه امیرالمومنین علی^(ع)، در زمان خلافت خویش، عمل نسبتاً مشابهی را انجام داده‌اند در روایتی آمده است: فلا ظهر الاسلام و كثرت الورق فی الناس قسمها امیرالمومنین^(ع) علی الورق.^۷ این در حالی است که تمامی روایتی که از پیامبر^(ص) درباره میزان و نوع دیه نقل شده مطلق بوده و هرگز قیدی برای موقتی بودن آنها ذکر نشده است و این نکته قابل توجه است و در جای خود به نکات ظریف و دقیق آن باید اشاره کرد. به هر حال مطالب مذکور همه حکایت از آن دارند که این اجناس دیه هستند که تابع مالیت مورد نظر شارع می‌باشند و به همین دلیل نیز، اجناس دیه منطقیاً نمی‌توانند مبنای ملاک میزان دیه واقع شوند. در پرتو آنچه که گذشت، این سؤال جدی دوباره ما را آزار می‌دهد که: «مبنا و ملاک تعیین دیه چیست؟»

به اعتقاد ما، برای اینکه به پاسخ درخور و منطقی سؤال مزبور دست پیدا کنیم، به ناچار باید به پرسش جدی و مهم دیگر پاسخ بدهیم و آن این است که: آن مقدار مال پرداخته شده به معنی علیّه یا اولیای دم که «دیه» نام گرفته است در مقابل چه چیزی است؟ به عبارت دیگر، «دیه» را به چه عنوانی به معنی علیّه یا اولیای دم پرداخت می‌کنند؟ این سؤال در واقع سؤال از ماهیت حقوقی دیه است که اخیراً نظر برخی از اندیشمندان و فقها را به خود جلب کرده است. بدین ترتیب معلوم می‌شود کسانی که این نوع مباحث را تفنن علمی تلقی کرده و آن را نوعی زورآزمایی می‌دانند و برای به رخ کشیدن قدرت استدلال خود بدان دست می‌یازند در واقع در توهمات شخصی خویش غرق شده‌اند. با این همه آثار حقوقی متفاوت که بر مسئولیت مدنی و

کیفری مترتب می‌شود، بی‌تفاوتی نسبت بدان به هر بهانه‌ای پذیرفته نیست. شایان تأکید است همچنان که در این مقال گفته شد بحث ماهیت حقوقی دیه را تنها از آن جهت که می‌تواند در تنقیح مبنا و ملاک تعیین میزان دیه ما را کمک کند مطرح نظر است.

ماهیت حقوقی دیه

به طور کلی آنچه که از بررسی و تتبع آثار حقوقدانان مسلمان به دست می‌آید، این است که سه دیدگاه عمده در مورد ماهیت حقوقی دیات وجود دارد^۸ که عبارتند از:

۱- دیات ماهیت جزایی دارد و با مجازاتهای مالی که در نظامهای حقوقی جدید وجود دارد قابل مقایسه می‌باشد.

۲- ماهیت دیات غیرجزایی است و همچون خسارت‌های مدنی نقش جبران‌کننده زیان وارده بر مجنی علیه را دارا می‌باشند.

۳- دیات به طور کامل نه قابل تطبیق با جزای نقدی و نه خسارت مدنی می‌باشد بلکه ماهیت دوگانه داشته و عناصری از مجازات و خسارت در آن وجود دارد.

در ادامه به نقد و بررسی هر سه دیدگاه فوق‌الذکر خواهیم پرداخت و بالمآل ضعف و نقص همه آنها را هم از حیث ادله و نحوه استدلال و هم از لحاظ روش شناختی بر ملا خواهیم کرد. به امید اینکه از منظر جدیدی که تصویر خواهد شد به نکات و فهم تازه‌ای از احکام اسلامی دست پیدا کنیم.

ماهیت حقوقی دیه و مجازات مالی

از جمله نظریه‌های ماهیت حقوقی دیه این است که دیه را از حیث ماهیت، کیفری تلقی کرده و آثار حقوقی مجازات بر آن بار می‌کنند. به زعم نگارنده این نظریه از پایه علمی محکمی برخوردار نیست، لکن بنا به پاره‌ای ملاحظات و ذهنیتهای تاریخی، افراد زیادی را به خود معطوف داشته است.

شاید شایسته باشد که ابتدا خصوصیات و عناصر جوهری کیفر را یادآوری کنیم و سپس به تطبیق و تحلیل دیه با آنها بپردازیم. ولی در این مقال مجال آن نیست که به این تفصیلات پرداخته شود بنابراین ما برای اجتناب از تطویل سخن به نکات محوری به اختصار خواهیم

پرداخت. بر اساس شرع و قانون، جنایات به سه دسته تقسیم می‌شوند، خطای محض، شبه عمد و عمد. حال باید دید موقعیت دیه در ارتباط با این سه دسته جنایات چگونه است؟

ماهیت حقوقی دیات در جنایات خطایی محض

هرگاه جانی، نه قصد وقوع فعل نسبت به مجنی علیه را داشته و نه خواستار ورود جنایت بر او باشد، اما فعل او موجب قتل یا جرح یا نقص عضو مجنی علیه گردد گویند مرتکب جنایت خطایی محض شده است.^۹ به عبارت دیگر جنایت خطایی محض آنجایی است که جانی نه قاصد سبب است و نه قاصد مسبب.^{۱۰} مانند آنکه تیری به قصد شکار رها کند، ولی به طور اتفاقی به شخصی برخورد نماید. در چنین مواردی بر اساس احکام جنایت خطایی محض عاقله جانی مسئول می‌باشد. در این مورد قانون چنین مقرر کرده است:

در خطای محض دیه قتل و همچنین دیه جراحت (موضحه) و دیه جراحتهای زیاده‌تر از آن به عهده عاقله می‌باشد و دیه جراحتهای کمتر از آن به عهده خود جانی است.^{۱۱}

ضمان عاقله در موارد یاد شده قهری است؛ یعنی همان طور که اموال جانی به محض فوت او به موجب قرارداد قبلی که قهراً و به حکم قانون به ورثه منتقل می‌شود در این جنایات هم عاقله جانی به طور قهری، ضامن پرداخت دیه ناشی از جنایت بوده و نیازی به وجود قرارداد بین طرفین نیست و این تکلیف به حکم قانون شرع، بر ذمه آنان استقرار می‌یابد.^{۱۲}

در اینجا این سؤال مطرح است که آیا پرداخت دیه در جنایات خطای محض نوعی مجازات مالی محسوب می‌شود یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال ذیل، به شرح نکاتی مبادرت می‌کنیم:

۱- از مسلمات حقوق است که مجازات تنها در برابر وقوع جرم قابل اعمال است. پرواضح است که در یک جنایت خطای محض هرگز عنصر معنوی جرم محقق نیست. با این وصف در واقع هیچ جرمی ارتکاب نیافته است که در پی اش مجازاتی اعمال بشود. فقهای شیعه در ابواب مختلف فقه با استناد به «حدیث رفع» اموری مانند اشتباه، فراموشی، اکراه، جهل، اضطرار و غیره را عذر محسوب داشته و مکلفین را در مواردی که افعالشان مستند به یکی از امور فوق باشد قابل کیفر و مؤاخذه ندانسته‌اند.^{۱۳}

اما اینکه چرا با عدم جرم ارتكابی، جانی ضامن پرداخت دیه است، به خاطر شدت اهمتامی است که شارع به حفظ خون مسلمانان داشته و نمی‌خواسته است که خون مسلمانی به ناحق ریخته شود یا اینکه سلامت و حیثیت مسلمانی مورد تهدید قرار گیرد. در روایتی آمده است که امام محمد باقر (ع) می‌فرمایند: «لَا يُبْطَلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»^{۱۴} «خون هیچ انسان مسلمانی به هدر نمی‌رود».

۲- مسئول شناختن عاقله در جنایات سنگین خطایی، هرگز با مجازات بودن دیه سازگار نیست چرا که لازمه پذیرش آن این خواهد بود که بگوییم اسلام پذیرفته است که شخص بی‌گناهی به گناه دیگری مجازات شود. در حالی که این سخن مخالف مضمون آیه کریمه‌ای است که می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^{۱۵} البته ناگفته نماند که علمای شیعه نسبت به این نکته توجه داشته و صریحاً مجازات بودن دیه را نسبت به عاقله رد کرده‌اند. چنان که امین الاسلام طبرسی در زیر آیه (۹۲) سوره نساء می‌فرمایند:

ملزم ساختن عاقله به پرداخت دیه، از باب گرفتار کردن بی‌گناهی به گناه دیگری تلقی نمی‌شود، زیرا این الزام نه از باب مجازات بلکه حکمی شرعی است که به تبع مصلحت وضع گردیده است و گفته شده است که الزام عاقله از باب همیاری و تعاون مالی می‌باشد.^{۱۶}

فقهای اهل سنت ضمن اینکه به مسأله عذر بودن «خطا» تصریح کرده‌اند به روشنی به جنبه جبرانی داشتن دیه نیز اشاره نموده و متذکر شده‌اند که عذر بودن خطا تنها می‌تواند مانع کیفر عامل جنایت خطایی شود اما نمی‌تواند حرمت خون مسلم را هم بردارد.^{۱۷}

ماهیت حقوقی دیات در جنایات شبه عمد

جنایت شبه عمد آن است که شخص، قصد فعلی را که نوعاً سبب جنایت نمی‌شود نسبت به مجنی علیه داشته اما قصد جنایت بر او نداشته باشد مانند آنکه کسی را به قصد کشتن به نحوی که نوعاً سبب جنایت نمی‌شود بزند و اتفاقاً موجب جنایت گردد.^{۱۸}

در اینجا نظیر جنایات «خطایی محض» دیه اثر اصلی و اولی جنایت ارتكابی است، با این تفاوت که جانی خود عهده‌دار پرداخت دیه بوده و عاقله مسئولیتی ندارد. فقهای امامیه در برخی موارد، جنایاتی را که موضوعاً «خطای محض» محسوب می‌شود، در حکم شبه عمد تلقی

کرده‌اند و آن مواردی است که خسارت بر اثر بی احتیاطی یا اهمال جانی رخ می‌دهد. در حقیقت «تقصیر» را در این موارد به منزله «قصد فعل» محسوب داشته‌اند.^{۱۹}

تبصره ۳ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی نیز به همین مطلب تأکید می‌کند:

هرگاه بر اثر بی احتیاطی یا بی‌مبالائی یا عدم مهارت و عدم رعایت مقررات مربوط به امری، قتل یا ضرب با جرح واقع شود، به نحوی که اگر آن مقررات رعایت می‌شد حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتاد قتل یا ضرب و یا جرح در حکم شبه عمد خواهد بود.

مخفی نماند اهل سنت در تحقق جنایت شبه عمد اختلاف دارند، مالکیه و ظاهریه آن را نفی کرده، جنایات را منحصر به خطا و عمد می‌دانند و می‌گویند جانی یا قصد وقوع جنایت دارد یا ندارد و شق سوم در کار نیست، حنفیه، شافعیه و حنبلیه مانند فقهای شیعه وجود قسم سوم برای جنایات یعنی خطای شبیه به عمد را مورد پذیرش قرار داده‌اند.^{۲۰}

اما فقه شیعه علی‌رغم وحدت نظر با سه فرقه مزبور از جهت دیگری با آنها اختلاف نظر دارد و آن اینکه در فقه شیعه شخص جانی مسئول پرداخت دیه است و از نظر سایر فرق مذکور همچون جنایت خطای محض، عاقله عهده‌دار پرداخت دیه می‌باشد.

با توضیحی که گذشت الان باید قضاوت کنیم که آیا دیات در جنایات شبه عمد از ماهیتی کیفری برخوردار هستند یا خیر؟ دلایل زیر احتمال مجازات داشتن دیات را در این جنایات منتفی می‌سازد.

۱- یکی از موارد جنایت شبه عمد، موردی است که پزشکی در معالجات خود باعث تلف شدن جان و نقص عضو بیماری شود. اکثر فقهای شیعه در این مورد تصریح کرده‌اند که حتی اگر پزشک در کار خود مهارت کامل داشته و هیچ‌گونه تقصیری هم در معالجات خود مرتکب نشده باشد، در صورت وقوع هرگونه خسارتی او ضامن پرداخت دیه می‌باشد و اجازه بیمار و یا سرپرست او در معالجه نیز تأثیری در این ضامن ندارد.^{۲۱}

چنان که ملاحظه می‌کنید در اینجا قصد پزشک و اینکه آیا او در ارتکاب جنایت سوء نیتی داشته است یا خیر تأثیری در مسئولیت او نسبت به پرداخت دیه و خسارات به وجود آمده ندارد و در هر حال این مسئولیت ثابت است. حتی اگر او با علم و اطلاع کافی نسبت به حرفه خود و رعایت تمامی جوانب احتیاط اقدام به معالجه بیمار کرده باشد.

در حالی که در مجازات‌ها وضع بدین منوال نبوده و مطالعه مجازات‌های مقرر شده در اسلام همچون حدود، نشان می‌دهد که همه این مجازات‌ها زمانی بر متهم تحمیل می‌شوند که قصد مجرمانه و سوء نیت او در ارتکاب جرم احراز گردد و حتی با به وجود آمدن کوچکتری شبهه در قصد متهم، مجازات از او برداشته می‌شود.^{۲۲}

بنابراین می‌توان گفت مسئولیت پزشک نسبت به خسارت‌های ناشی از اعمال جراحی بنا بر گونه اقدام درمانی دیگر نه از باب مجازات بلکه تنها از این باب که او در وقوع خسارت و اتلاف، مباشرت داشته است و می‌باید از عهده جبران آن برآید، «چنانچه مشهور فقها نیز در اثبات مسئولیت پزشک به طور مطلق بر این نکته تصریح کرده‌اند».^{۲۳}

۲- مجازات کیفری، هنگامی بر مجرم تحمیل می‌شود که علاوه بر تحقق رکن مادی قصد مجرمانه یا لااقل خطای کیفری (در جرایم غیر عمدی) در بین باشد، ملاحظه جرایم مستوجب حدود، قصاص و تعزیرات بر صحت این مدعی گواهی می‌دهد. از آن سو، موارد چندندی در جنایات شبه عمد وجود دارد که مرتکب نه تنها قصد ایراد جنایت ندارد بلکه حفظ جوانب احتیاط را هم کرده و به حدود مقرر و مجاز پایبند است. با این حال وقتی در این وضعیت فعل او اتفاقاً به تلف و خسارت منتهی می‌شود، ضامن دیه ناشی از آن است. این هم دلیل دیگری است، بر اینکه دیه در جنایات شبه عمد، مجازات محسوب نمی‌شود.^{۲۴}

۳- در باب مسئولیت پرداخت دیه جنایت خطای شبهه به عمد فقها تصریح کرده‌اند که در درجه اول خود جانی مسئول پرداخت دیه می‌باشد. اما اگر او از دنیا رفت یا فرار کرد، دیه از نزدیکترین بستگان او البته با رعایت سلسله مراتب قرابت، گرفته می‌شود و اگر او بستگانی نداشت، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.^{۲۵} این خود نشان می‌دهد که دیه شبهه عمد مجازات مالی نیست بلکه ناظر به حفظ خون و جلوگیری از هدررفتن آن و جبران ضررهای بدنی می‌باشد، زیرا در غیر این صورت دلیلی نداشت که شخص بی‌گناهی متحمل مجازات جنایتی شود که دیگری مرتکب شده است.

۴- یکی دیگر از دلایل رد مجازات بودن دیه آن است که هرگاه قاضی کیفری مجرمیت متهم را احراز نمود، در صورتی که برای جرم ارتكابی مجازات مالی مقرر شده باشد، بدون نیاز به مطالبه از سوی مجنی علیه یا شخص دیگر، مجرم را به پرداخت غرامت مقرر قانونی محکوم می‌سازد؛ یعنی همین که دعوی حسب درخواست دادستان یا شاکی خصوصی به جریان افتاد و

به مرحله دادرسی و صدور حکم رسید، قاضی موظف است رأساً حکم کیفری صادر کند. حال آنکه صدور حکم دیه ناشی از جنایت منوط و متوقف است بر مطالبه آن از طرف ذینفع.^{۲۶} همان طور که می‌دانیم این ویژگی؛ یعنی وابستگی صدور حکم به مطالبه متضرر، اختصاص به خسارت ناشی از جرم دارد نه مجازات مقرر قانونی.^{۲۷}

۵- اساساً هدف از وضع مجازات مالی، تحمیل سختی و ایجاد تنگنا برای مجرم است تا بلکه از تکرار جرم باز ایستد. ولی چنان که می‌دانیم شرع و قانونگذار هم در انتخاب نوع دیه و هم با مهلتی که برای پرداخت دیه مد نظر دارند،^{۲۸} به نوعی از جانی قصد حمایت دارند و این با تحمیل سختی و ایجاد تنگنای مالی بر مجرم هرگز سازگاری ندارد. جالب است که در صورت معسر بودن جانی بیت المال اقدام به پرداخت دیه مزبور می‌کند.

۶- حقوقدانان عرفی و اسلامی اتفاق نظر دارند که هرگاه متهم پیش از شروع تعقیب یا پس از صدور حکم مجازات مالی یا پس از صدور این حکم یا قبل از قطعیت آن از دنیا برود، حسب مورد، تعقیب شروع نمی‌شود یا موقوف می‌گردد یا آثار حکم کیفری از بین می‌رود.^{۲۹} اما در مورد دیات وضع به گونه‌ای دیگر است. فوت متهم یا محکوم در هر مرحله از دادرسی، مانع از مطالبه دیه از سوی مجنی علیه، یا وراث او نیست. رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوانعالی کشور که در سال ۱۳۷۰ در این مورد صادر شد به روشنی از این تفاوت میان دیات و مجازاتهای کیفری - و از جمله مجازات مالی - پرده برداشته است. نظر به ماده اول قانون دیات مصوب ۲۴ آذرماه ۱۳۶۱ که مقرر می‌دارد:

دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی علیه یا به اولیای دم او داده می‌شود.

با توجه به مفهوم مخالف جمله ذیل تبصره ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوانعالی کشور مصوب تیرماه ۱۳۶۸ چنانچه بر اثر تصادم بین دو وسیله موتوری رانندگان آنها فوت شوند و تعقیب کیفری راننده متخلف موقوف باشد رسیدگی به دعوی اولیای دم یکی از راننده‌ها علیه ورثه راننده دیگر از آن جهت که جنبه مالی دارد در صلاحیت دادگاههای حقوقی است...^{۳۰}

ماهیت حقوقی دیات در جنایات عمدی

قاله

قتل و جرح با اجتماع شرایط لازم، مستوجب قصاص است، ظاهراً فقهای اسلام بر این امر اتفاق نظر دارند که در جنایات عمدی، قصاص به عنوان «مجازات اصلی» است.^{۳۱}

اما در مواردی «دیه» جایگزین قصاص شده و اولیای دم از حق قصاص خود صرف نظر می‌کنند. بر همین اساس گروهی چنین استدلال کرده‌اند که چون «قصاص» در جنایات عمدی جنبه کیفری دارد، پس دیه نیز که در مواردی جایگزین آن می‌شود، حکم قصاص را داشته و کیفری بدلی به شمار می‌رود.^{۳۲}

این استدلال، به طور مسلم دلیل عمده گروهی است که برای اثبات جنبه کیفری دیه مطرح می‌کنند. در پاسخ این استدلال باید گفت: چنان که ملاحظه می‌شود پس از اینکه جنایات عمدی واقع شد، مجازات قصاص مطرح می‌شود. بنابراین در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا پس از اینکه جنایت عمدی اتفاق افتاد برای اولیای دم اولاً و بالذات تنها حق قصاص مقرر شده است یا یکی از دو حق قصاص و اخذ دیه به طور تخییری مد نظر شارع مقدس بوده است. فایده این بحث آنجا آشکار می‌شود که صاحب حق، از حق قصاص خویش صرف نظر نموده و مطالبه دیه کند. مطابق نظر اول، صاحب حق بدون جلب نظر موافق جانی، نمی‌تواند اجبار وی را به پرداخت دیه از دادگاه تقاضا کند، زیرا حق انحصاری صاحب حق، استیفای قصاص است و درمقابل این حق تعیین، تکلیف انحصاری و تعیین جانی هم فقط در اختیار نهادن خویش برای اجرای قصاص است.

اما مطابق نظر دیگر، در صورتی که صاحب حق، از آغاز اخذ «دیه» را اختیار کند جانی مکلف است که از خواسته وی متابعت کند، هر چند آن را علی‌رغم میل و رضایت قلبی خود بپایند، زیرا صاحب حق یکی از دو حق مقرر شده را انتخاب کرده، پس جانی هم موظف به قبول آن است.^{۳۳}

نوع دیگری که برای نزاع یاد شده ذکر کرده‌اند در جایی است که صاحب حق به طور مطلق و بدون اینکه شرط اخذ دیه کند، جانی را مشمول عفو قرار دهد. برابر قول اول، همان طور که قصاص ساقط می‌شود، دیه هم منتفی می‌گردد. زیرا حق انحصاری صاحب حق، قصاص است و در این فرض او به طور مطلق و بی آنکه اخذ دیه را شرط کند، آن را اسقاط کرده است، پس حق دیگری برای او باقی نمی‌ماند. اما طبق رأی دوم، حق صاحب حق، منحصر به قصاص نیست.

بنابراین اسقاط یک طرف تخیر (حق قصاص) منافاتی با بقای طرف دیگر تخیر (حق دیه) ندارد، پس قصاص ساقط ولی دیه باقی می‌ماند.^{۳۴}

نظریات فقهای شیعه

فقهای شیعه به اتفاق پذیرفته‌اند که در جنایات، حق قصاص به نحو تعیین - و نه تخیر - برای اولیای دم مقرر گردیده است و تنها در صورت توافق و صلح طرفین (جانی و اولیای دم) این حق تبدیل به حق مطالبه دیه می‌گردد.^{۳۵}

محقق حلی (م ۶۷۲ ق.) در کتاب شرایع الاسلام در این زمینه که قتل عمد موجب ثبوت چه حقی برای اولیای دم می‌شود، می‌گوید:

کشتن از سوی عمد باعث ثبوت قصاص می‌گردد نه دیه، پس اگر ولی دم در قبال دریافت مالی رضایت دهد حق قصاص ساقط نمی‌گردد و دیه ثابت نمی‌شود مگر با رضایت جانی و اگر ولی دم بدون شرط کردن دریافت مالی جانی را ببخشد، حق قصاص او ساقط شده و دیه نیز ثابت نمی‌گردد.^{۳۶}

این اعتقاد را در کلام شهید ثانی و علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۶ ق) نیز می‌توان مشاهده کرد.^{۳۷}

بنابراین وجوب دیه اثر وضعی قتل عمد نیست و قتل عمد تنها موجب ثبوت حق قصاص برای اولیای دم می‌شود و اگر می‌بینیم که در بعضی از موارد قصاص تبدیل به دیه می‌گردد این به موجب صلح و تراضی واقع شده میان جانی و بازماندگان مقتول می‌باشد.

از آنجا که تبدیل قصاص به دیه در جنایتهای عمدی به دو صورت ممکن است واقع شود یکی به صورت قهری و بدون اختیار طرفین منازعه و دیگری به صورت اختیاری و با توافق طرفین منازعه، ما موضوع محل بحث را در دو قسمت مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روشن شود که آیا در هر یک از دو صورت می‌توان دیه را بدل از قصاص و مجازات فرض کرد یا خیر؟

انواع دیه بدلی

«دیه بدل از قصاص» در قسم است، یکی دیه بدلی اختیاری و دیگری دیه بدلی قهری. قسم اول آن جایی است که صلح بین «حق از قصاص صرفاً نظر کرده و نیست به اخذ دیه با جانی به

توافق می‌رسد و قسم دوم در مواردی است که به اقتضای اسباب و عوامل خارج از توافق طرفین، «دیه بدلی» ثابت و جایگزین قصاص می‌شود. ق. م. ا در ماده ۲۵۷ به قسم اول اشاره می‌کند و ماده ۲۶۰ ق. م. ا به نمونه‌ای از قسم دوم نظر دارد.^{۳۸}

موارد دیه بدلی قهری

۱- جایی که یکی از موانع ثبوت قصاص در میان نباشد مانند پدری بودن قاتل ماده ۲۹۰ ق. م. ا در این باره می‌گوید:

پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد.

۲- جایی که یکی از شرایط اختصاص و ثبوت قصاص منتفی باشد. مانند عاقل بودن مقتول که با فقدان این وصف دیه به جای قصاص می‌نشیند. ماده ۳۲۲ ق. م. ا مقرر می‌دارد:

هرگاه عاقل دیوانه‌ای را بکشد، قصاص نمی‌شود بلکه باید دیه قتل را به ورثه مقتول بدهد....

۳- در موردی که یکی از موانع «استیفای» قصاص در کار باشد چون فرار قاتل و عدم دسترسی به وی تا زمان فوت که با تحقق این مانع قصاص جای خود را به دیه می‌دهد. ماده ۲۶۰ ق. م. ا به همین مطلب اشاره دارد:

هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است، فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد، پس از مرگ قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد....

بررسی ماهیت حقوقی دیه بدلی

همان طور که گذشت برخی از حقوقدانان اسلامی دیه بدلی را مجازات مالی تلقی می‌کنند اما این مطلب با توجه به دلایل زیر صحیح به نظر نمی‌رسد. دیه بدلی در جنایت عمدی بدل از قصاص نیست بلکه بدل از مجنی علیه است.^{۳۹}

زیرا هرگاه زن، مردی را بکشد بر او دیه مردی واجب گردد و اگر دیه بدل از قصاص باشد باید بر او دیه زن واجب گردد.^{۴۰} اگر دیه مزبور بدل از قصاص به شمار رود در آن صورت می‌بایست

وقتی چند نفر با مشارکت عمدی یک نفر را به قتل می‌رسانند و استیفای قصاص هم امکان‌پذیر نیست، چند دیه کامل به تعداد شرکای در قتل به اولیای دم مقتول پرداخت شود. زیرا اگر قصاص امکان داشته باشد، اولیای دم به طور مستقل نسبت به هر یک از شرکا یک حق قصاص پیدا می‌کنند. پس لازمه این سخن آن است که با سقوط و امتناع اجرای قصاص، اولیای دم نسبت به هر یک از آنها «یک حق دیه» پیدا کنند؛ زیرا مفروض آن است که «دیه» بدل از قصاص است. حال آنکه اینگونه نیست و با سقوط قصاص، از همه شرکا تنها یک دیه اخذ می‌شود. پس معلوم می‌گردد که دیه مزبور بدل از قصاص نیست.^{۴۱} گفتنی است فقهای شیعه نیز به این موضوع توجه داشته و بر این نکته تصریح کرده‌اند که دیه در واقع بدل از نفس می‌باشد نه بدل از قصاص. مرحوم علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۶ ق) در کتاب قواعد الاحکام می‌فرماید:

هنگامی که ولی دم بگوید در ازای دریافت دیه قاتل را می‌بخشم و قاتل نیز بپذیرد دیه مقتول واجب گردد نه دیه قاتل و همچنین اگر قاتل قبل از استیفای قصاص بمیرد یا کشته شود، دیه مقتول واجب می‌شود نه دیه قاتل که باید از اموال او برداشته شود.^{۴۲}

مرحوم عاملی (م ۱۲۲۶ ق) در کتاب مفتاح الکرامه در شرح این کلام علامه می‌گوید:
 دلیل [این قول علامه] تبادل ذهنی است و این مسأله در جایی متصور می‌شود که قاتل مرد باشد و مقتول زن [که اگر دیه مقتول با سقوط قصاص واجب شود قاتل باید دیه زن را بپردازد اگر دیه قاتل واجب شد قاتل باید دیه مرد را بپردازد] اگرچه چنین توهم می‌شود که با سقوط قصاص دیه قاتل واجب می‌شود، زیرا آنچه در اصل به سبب قتل واجب شده [گرفتن] جان قاتل است، اما هنگامی که این موضوع ممکن نباشد، بدل جان (نفس) قاتل که همان دیه باشد واجب می‌شود.^{۴۳}

حال که بر ما مشخص شد دیه بدلی قهری نیز همچون دیه جنایتهای خطایی بدل از نفس و یا عضو تلف شده بوده و به عنوان مجازاتی جانشین برای قصاص تلقی نمی‌شود به بررسی وضعیت دیه بدلی اختیاری می‌پردازیم، تا معلوم شود که آیا این نوع از دیه را می‌توان همچون قصاص مجازات فرض کرد یا خیر؟

موارد دیه بدلی اختیاری

موارد اختیاری تبدیل قصاص به دیه آنجایی است که صاحب حق از قصاص صرف‌نظر می‌کند و در عوض با جانی نسبت به پرداخت و اخذ دیه توافق می‌کند چنان‌که ماده ۲۵۷ ق.م.ا در این باره می‌گوید:

قتل عمد موجب قصاص است، لکن با رضایت ولی دم و قاتل به مقدار دیه کامله یا به کمتر یا زیادتر از آن تبدیل می‌شود.

آنچه از بررسی کلمات فقهای مذاهب اسلامی در مورد حق قصاص در جنایات عمدی مشخص می‌شود، به اجماع فقهای شیعه و به اتفاق فقهای اهل سنت، به استثنای حنابله، حق قصاص در جنایات عمدی به نحو تعیین تشریح شده است و لذا رجوع به دیه تنها بر اساس صلح و سازش طرفین منازعه امکان‌پذیر است.^{۴۴} پس اثر اولی و اصلی جنایت عمدی قصاص است. از سوی دیگر، معقول نیست که مجازات به موجب «عقد صلح» یا هر توافق دیگر مقرر شود؛ چون همان طور که در کلیه موارد حدود، قصاص و تعزیرات ملاحظه می‌شود مجازات حکم بدون واسطه یا با واسطه شارع است که برای جرم مقرر شده است.^{۴۵}

درواقع می‌توان گفت از آنجا که قصاص و دیه دو حق هستند برای مجنی علیه و برای صاحب حق جمع میان دو حق در برابر محل واحد، جایز نیست، پس جمع بین دو حق بر سبیل تخیر است. اگر خواست او راکیفر می‌دهد و اگر نخواست حق خود را ساقط کرده است. بنابراین در حالت صلح و سازش میان اولیای دم و جانی بر ترک قصاص در برابر گرفتن دیه در حقیقت دیه در این حالت در خود قتل واجب نگردیده، بلکه به وسیله قرارداد و عقد واجب شده است.^{۴۶} و حتی در این حالت، با پرداختن این مال، کیفر محسوب نمی‌شود زیرا عقلاً قابل تصور نیست که به موجب عقد صلح، کیفر تحقق پیدا کند.^{۴۷} پس با این وصف می‌توان گفت که دیه بدلی اختیاری فاقد خصیصه کیفری بوده و نمی‌توان آن را به عنوان کیفری که جانشین قصاص شده است تلقی کرد. شاید بتوان گفت که این نوع از دیه بیشتر جنبه وجه المصالحه‌ای دارد که اولیای دم را ترغیب به دادن رضایت می‌کند و به همین دلیل است که می‌بینیم شارع در دیه بدلی اختیاری با بازگذاشتن دست طرفین منازعه به آنها اجازه داده است که به هر مبلغی خواه کمتر و خواه بیشتر از دیه مقرر توافق کنند.

این موضوع را می‌توان از حدیثی که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) در ذیل آیه

۱۷۷ سوره بقره نقل شده است نیز استفاده کرد. آنجا که امام می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ... فَمَنْ عُفِيَ لَهُ
مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَأَتْبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ، ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّنْ
رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَعْتَدَى بِغَدِّكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

... این [اجازه اخذ دیه به جای قصاص] تخفیفی از سوی پروردگار

شماست... .

بدین خاطر است که او اجازه داده است ولی مقتول در مقابل دیه‌ای که از قاتل اخذ می‌نماید او را بخشیده [و از قصاص صرف‌نظر نماید] زیرا اگر [برای بستگان مقتول] تنها یکی از دین حق گذشت و بخشیدن قاتل یا استیفای قصاص مقرر شده بود، بسیار کم اتفاق می‌افتاد که بازماندگان شخص کشته شده حاضر شوند بدون دریافت هیچ عوضی رضایت دهند و در نتیجه هیچ قاتلی از قصاص رهایی نمی‌یافت.^{۴۸}

دوگانه بودن ماهیت حقوقی دیات

برخی از شخصیت‌های معروف حقوق در داخل و خارج کشورمان بر این باورند که دیه ماهیتی دوگانه دارد. لکن به طوری که ملاحظه شد، کسانی که دیه را کیفر جنایی می‌دانند، حتی به یک دلیل از قرآن یا سنت استناد نکرده‌اند یا حتی قول یکی از فقهای مذاهب اسلامی را که مقید کیفر بودن دیه باشد به عنوان شاهد ذکر نکرده‌اند. بلکه برای استنباط رأی خود از ملاکهای جدایی میان کیفر و جبران خسارت استفاده کرده‌اند. البته دیدیم که آن دلایل نیز چندان با منطق حقوقی سازگاری ندارد. در این قسمت از بحث، ما می‌خواهیم به ادله‌آنها بپردازیم که دیه را دارای ماهیتی دوگانه فرض می‌کنند. برای اجتناب از تطویل سخن یکی از مقالات وزین و در جای خود شایسته را مد نظر قرار داده و به نقد آن می‌نشینیم.

استاد ارجمند جناب آقای کاتوزیان، در طی مقاله‌ای با عنوان «ماهیت و قلمرو دیه» به تشریح دلایل دوگانه بودن ماهیت دیه پرداخته‌اند که از جهاتی قابل تأمل به نظر می‌رسد.^{۴۹} از مجموع مقاله ایشان چنین بر می‌آید که سعی کرده‌اند با تکیه بر قوانین موجود دیه، نظریه‌ای را ارائه دهند که جامعه حقوقی ما را از چنگ بسیاری از سؤالات آزاردهنده برهانند. همچنین ایشان خواسته‌اند که با فراست تمام، ادعای خسارت‌های زاید بر دیه را بر مبنای قوانین فعلی توجیه

حقوقی کرده و با کمترین تنش ممکن به تعبیر خودشان بین عدالت و سنت آشتی برقرار کنند. مقاله مزبور که نگارنده را در روزهای آغازین مطالعات خود پیرامون ماهیت حقوقی دیه، سخت مجذوب کرده بود، بعد از مطالعات و تأملات فراوان سؤالاتی را نیز برانگیخت که درخور توجه‌اند. در زیر به نقد استدلال‌های ایشان در مقاله مزبور می‌پردازیم:

۱- استاد در عبارتی چنین آورده است:

..... دیه نوعی مجازات است... از نظر تاریخی در فقه نیز نظری بدین

مضمون نسبت به دیه داده شده است.

با مراجعه به کتب فقهی اعم از اهل سنت و شیعه و ملاحظه تعابیر رایج در کلمات فقها بر ما این نکته روشن می‌شود که فقها هرگز دیه را امری کیفری تلقی نکرده‌اند. جمله استنادی خود استاد دلیل روشنی بر مدعای ماست. بنابراین استناد به جمله‌ای از مفتاح الکرامه که با «رَبِّمَا» شروع می‌شود و آن هم برای تعلیل عقل نامیدن دیه نمی‌تواند پایه چنین قضاوتی باشد. تازه اگر چنان تعلیلی خالی از اشکال نباشد باید گفت که آن اسم (عقل) مربوط به قبل از ظهور اسلام است و ما در جای خود اشاره می‌کنیم که به لحاظ ماهوی دیه قبل از اسلام با دیه بعد از اسلام کاملاً یکی نیستند و لذا نباید قضاوتی یک دست در مورد آن داشته باشیم.

۲- در ادامه عبارت قبلی چنین آمده است:

... وانگهی مالی که به سبب جنایت بر مجرم واجب می‌شود بی‌گمان

رنگی از کیفر هم دارد.

این جمله سخت تعجب برانگیز است. شاید عدم ادبیات حقوقی مشترک بین فقها و حقوقدانان چنین غفلتی را موجب شده است. در اصطلاح فقه اسلامی به هرگونه فعلی که موجب تلف نفس یا عضو انسان یا تلف شیء یا حیوان شود «اتلاف» گفته می‌شود و به نوع خاصی از اتلاف که باعث تلف نفس یا عضو انسان گردد «جنایت» اطلاق می‌کنند^{۵۱} و توجهی به قصد مرتکب فعل نیز ندارند. بنابراین جنایت نوع خاصی از اتلاف است. حال آنکه از نظر حقوقدانان عرفی، جرم بر حسب اهمیت و میزان اثر زیانبار اجتماعی به خلاف جنحه و جنایت تقسیم می‌شود. با این وصف نمی‌توان آنها را به یک معنی قلمداد نمود.

نگارنده مقاله مزبور به همین دو دلیل برای اثبات جنبه کیفری دیه اکتفا نموده و در ادامه به جنبه‌های خسارتی دیه پرداخته‌اند. در قسمت بعدی مقاله نوشته‌اند که اگر دیه را تنها وسیله

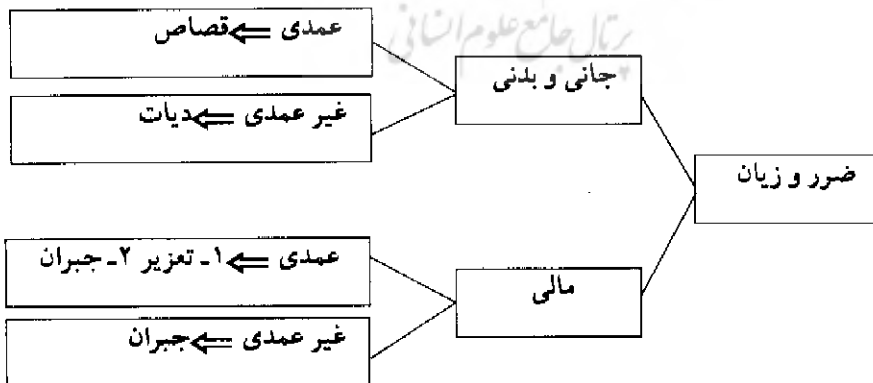
جبران خسارت بدانیم و آن را عاری از خصیصه کیفی تعریف کنیم ایراداتی به وجود می‌آورد. در زیر به ایراداتی که ایشان شمرده‌اند اشاره می‌شود:

۱- نتیجه منطقی این نظر (صرف جبرانی بودن ماهیت دیه) امکان جمع دیه با قصاص و حدود و تعزیرات است در حالی که قانون این امکان را نپذیرفته و در واقع اختلاط مجازاتها را منع کرده است. اگر دیه تنها چهره مدنی داشت و ابزار جبران خسارت بود، بایستی جانی مجازات قصاص را تحمل می‌کرد و با دادن دیه نیز ضرر ناشی از کار خود را جبران می‌ساخت... در پاسخ به این ایراد باید گفت:

اولاً در مواد ۲۲۰، ۲۲۲، ۷۱۴، ۷۱۶ قانون مجازات اسلامی به امکان جمع دیه با تعزیرات تصریح شده است، در حالی که اصولاً دو مجازات مختلف برای یک جرم منطقی به نظر نمی‌رسد و به تعبیر ایشان اختلاط مجازاتها در قانون منع شده است. بنابراین نمی‌توان دیه را مجازات تصور کرد.

ثانیاً در ارتباط با قسمت اخیر استدلال ایشان باید به چند نکته توجه داشت:

الف) ضرر و زیان حاصله از یک فعل زیانبار یا جانی و بدنی است یا مالی. در هر صورت یا این ضرر و زیان به خاطر فعل عمدی است یا غیر عمدی. اگر ضرر و زیان جانی و بدنی از روی عمد باشد مجازات اصلی آن قصاص است و اگر غیر عمدی باشد دیه بدان تعلق می‌گیرد. بنابراین قلمرو این دو را به خاطر بعضی استثنائات نباید مخدوش نمود.



ب) برای قاتل بزرگترین تاوان همان قصاص است لَانَّ الْبُجَانِي لَا يُجْنِي عَلٰی اَكْثَرِ مِنْ نَفْسِهِ.^{۵۱} اگر استدلال استاد گرانقدر را تعمیم بدهیم آن گاه باید گفت که هیچ جرمی نیست که تنها به کیفر آن بتوان بستنده کرد چون هیچ جرمی بدون خسارت قابل تصور نیست. در حالی که هیچ یک از مکاتب حقوقی چنین نظری ندارند و قطعاً ایشان نیز چنین امری را معقول نمی دانند. استاد در بحث مسئولیت مدنی مکرر تذکر داده اند که غرض از جبران خسارت جبران کامل و بی کم و کاست نیست، اصولاً جبران خسارت عمدتاً برای خشنودی مجنی علیه یا حادثه دیده صورت می گیرد. بنابراین فرد قاتل وقتی قصاص می شود این خشنودی و تسلی خاطر نسبی در بستگان مجنی علیه و وجدان عمومی جامعه حاصل می شود. البته عدالت به معنای واقعی در روابط حقوقی قابل تصور نیست، مثلاً به هیچ وجه نبود یک پدر بر بالای سر خانواده اش را نمی توان جبران نموده و جالب است که در قصاص خانواده عزادار دومی هم شکل می گیرد! اما چاره چیست؟ زندگی گاهی همین هزینه ها را نیز دارد. دقیقاً بر این مبناست که قرآن با اینکه قصاص را حق اولیای دم می داند ولی تشویق می کند که در صورت امکان به دیه یا عفو کامل رضایت دهند. و از همین رهگذر قابل درک می شود که چرا دین اسلام صرف قصاص را مجازات قاتل نمی داند بلکه عذاب را در قیامت نیز وعده می دهد.

۲- استاد ایراد دوم را (در صورتی که دیه صرفاً چهره مدنی داشته باشد) بدین شکل بیان

می دارند:

نتیجه نامعقول دیگر این است که باید پذیرفت که در جامعه اسلامی

آنچه قصاص ندارد مانند کشتن کافر ذمی و کودک و دیوانه، جرم نیست و

مرتکب باید خسارت ناشی از فعل خود را جبران کند.

جالب است به مواردی که ایشان اشاره کرده است در مواد قانونی جواب داده شده است. در ماده ۲۲۵ ق.م.ا آمده است اگر پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد. در تحلیل این ماده اگر از مسائل روانشناختی و واقعیت های اجتماعی چشم پوشیم آن را نامعقول خواهیم یافت. در حالی که چنین نیست. ظرافت و دقتی که هوشمندانه در این حکم فقهی جای داده شده است قانونگذار نیز بدان توجه کرده است. سخت شگفت انگیز است که در جای خود باید بدان پرداخت، اما باید عنایت داشت که در خود ماده به تعزیر کردن پدر اشاره شده است و این جرم نبودن چنین عملی

را منتفی می‌سازد.

در انتهای ماده ۲۲۰ نیز آمده است که در صورت اخلال در نظم جامعه و خوف یا بیم تجری مرتکب به حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال محکوم خواهد شد و این علاوه بر دیه می‌باشد. لذا اگر دیه کیفر باشد دیگر تعزیر معنی نخواهد داشت و با وجود تعزیر نیز جرم نبودن عمل مزبور منتفی است. در مورد کشته شدن کافر ذمی نیز همین امر حاکم است. با وجود موارد ۲۰۸ و ۲۱۰ و بویژه ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی این ایراد چندان منطقی به نظر نمی‌رسد.

۳- ایراد دیگری که ایشان گرفته‌اند بدین شرح است:

اگر دیه مبلغ مقطوع خسارتی باشد که قانونگذار برای ضرر و زیان دیده معین کرده است با صدور حکم دیه باید دعوی خسارت پایان یابد و زیان دیده از مطالبه هرگونه مبلغ اضافی محروم شود.

همه تلاش ما در این مقاله این است که مقطوع بودن مبلغ دیه را به نوع دیگری توجیه و تفسیر کنیم. در آینده در این مورد بیشتر بحث خواهیم کرد. در واقع دلایل بعدی استاد نیز حاکی از آن است که ایشان برای توجیه مقطوع بودن مبلغ دیه، به خود این همه زحمت داده‌اند و سیستم جدیدی برای دیات ارائه کرده‌اند که البته با نظر غالب فقهای بزرگ همخوانی ندارد. ما در مباحث بعدی این مشکل را به طریق دیگری طرح و راه حل خود را ارائه خواهیم کرد.

یادداشتها

- (۱) ماده ۲۹۷ ق. م. ا. حق انتخاب به جانی داده شده است.
- (۲) محمد بن مکرّم ابن منظور، لسان العرب، بیروت: بی‌نا، چاپ اول، ج ۱۱، ص ۶۳۵ و سید محمد مرتضی الزبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، جلد ۸، ص ۱۲۱.
- (۳) علی شریعتی، مجموعه آثار شماره ۲۸، ص ۴۸ - ۵.
- (۴) غاشبه / ۱۷.
- (۵) ابراهیم شفیمی سروستانی و دیگران، قانون دیات و مقتضیات زمان، معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ص ۲۶۷ به نقل از: ابن قدامه، المغنی، ج ۹، ص ۴۸۲ و نیز رک: آیت الله سید محمد حسن مرعشی، دیدگاههای نو در حقوق کیفری اسلام، ص ۲۰۰ و ۲۰۲.
- (۶) شفیمی سروستانی، همان، ص ۲۹۸.
- (۷) رجوع کنید به:
- * من لایحضره الفقیه، باب دية الاصابع، حدیث ۵.

- ۸ * وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۴۵، حدیث ۸.
- ۹ * شفیع سروستانی و دیگران، همان، ص ۱۸۱.
- ۱۰ * سید منصور میرسعیدی، ماهیت حقوقی دیه، ص ۷۵.
- ۱۱ * ناصر مکارم شیرازی، تقریرات، دروس درس خارج فقه (بحث دیات)، جزوه شماره ۱، ص ۱۸ (۱۱ ماده ۳۰۶ ق.م.ا).
- ۱۲ * میر سعیدی، همان، صص ۷۵ - ۷۶.
- ۱۳ * شفیع سروستانی و دیگران، همان، ص ۱۲۷ و نیز برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:
- ۱۴ * فواید الاصول، تقریرات درس اصول میرزا محمد غروی نائینی، ج ۳، ص ۳۴۸.
- ۱۵ * محمد بن ملکی العاملی (شهید اول)، القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۱۹۵.
- ۱۶ * مقداد بن عبدالله السیوری (فاضل مقداد)، نضد القواعد الفقهیه، ص ۱۴۵ و ص ۴۷۴.
- ۱۷ * وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۷۸، حدیث ۲.
- ۱۸ * انعام / ۱۶۴، همچنین رک: اسراء / ۱۵ و فاطر / ۱۸.
- ۱۹ * مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۳ به نقل از شفیع سروستانی، همان، ص ۱۳۵.
- ۲۰ * شفیع سروستانی، همان، ص ۱۴۱ و نیز رک:
- ۲۱ * شمس الدین سرخسی، المبسوط، ج ۲۶، ص ۶۱.
- ۲۲ * شیخ محمد عبده، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۳۳۳.
- ۲۳ * ابن العربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۷۴.
- ۲۴ * میرسعیدی، همان، ص ۷۹.
- ۲۵ * جواهر الکلام، ج ۲۳، کتاب الدیات، صص ۵۲ و ۱۱۰.
- ۲۶ * الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، صص ۲۷۵ - ۲۷۷.
- ۲۷ * جواهر الکلام، ج ۴۳، صص ۴۶ - ۴۷.
- ۲۸ * شفیع سروستانی و دیگران، همان، ص ۱۷۴.
- ۲۹ * جواهر الکلام، ج ۴۳، صص ۴۶ - ۴۷.
- ۳۰ * میرسعیدی، همان، ص ۸۱.
- ۳۱ * شیخ طوسی، النهاية، سلسله البیان الفقهیه، ج ۲۴، ص ۱۱۰ و نیز رک: ماده ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی.
- ۳۲ * رک: به مواد ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶ و ۷۱۷ ق.م.ا.
- ۳۳ * برای اطلاع بیشتر رک: میرسعیدی، همان، صص ۸۲ - ۸۳.
- ۳۴ * رک: مواد ۲۹۷ و ۳۰۲ و ۳۰۳ ق.م.ا.
- ۳۵ * محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، چاپ دوم، ج اول، ۱۳۶۷، ص ۲۱۷.
- ۳۶ * رأی وحدت به شماره ۵۶۳ - ۱۳۷۰/۳/۲۸.
- ۳۷ * میرسعیدی، همان، ص ۸۴.
- ۳۸ * محمد رشیدی، محمد اسماعیل، الفقه الجنایی الاسلامی، ص ۵۲.
- ۳۹ * میر سعیدی، همان، ص ۸۶ به نقل از:
- ۴۰ * شهید نائی، مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۷۷.
- ۴۱ * شهید نائی، شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۸۹.
- ۴۲ * شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۲۷۸.

- (۳۴) میرسعیدی، همان، ص ۸۶.
- (۳۵) رک: میرسعیدی، همان، ص ۸۶.
- * شفیمی سروسناتی و دیگران، همان، ص ۱۴۷.
- (۳۶) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۲۸.
- (۳۷) رک به:
- * شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۸۹.
- * علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۲۹.
- (۳۸) ماده ۲۵۷ ق. م. ا: قتل عمد موجب قصاص است لکن با رضایت ولی دم و قاتل به مقدار دیه کامله یا به کمتر یا زیادتر از آن تبدیل می‌شود.
- ماده ۲۶۰ ق. م. ا: هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است، فرار کند و به او دسترسی نباشد، پس از مرگ قصاص تبدیل به دیه می‌شود.....
- (۳۹) میر سعیدی، همان، ص ۷۳ و نیز رک به:
- * عوض احمد ادریس، دیه، ترجمه علیرضا فیض، ص ۳۵۱.
- (۴۰) عوض احمد ادریس، همان، ص ۳۵۱ به نقل از:
- * حاشیه باجوری، ج ۲، ص ۲۱۱
- * الغرر البییه، ج ۵، ص ۲۸
- و نیز رک به: میرسعیدی، همان، ص ۹۰.
- (۴۱) میرسعیدی، همان، ص ۹۰.
- (۴۲) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۲.
- (۴۳) سید محمد الجواد بن محمد الحسینی العاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۱۰، ص ۲۰۵ و فاضل هندی، کشف اللثام و الابهام، ج ۲، ص ۳۸۲.
- (۴۴) شفیمی سروسناتی، همان، ص ۱۶۴.
- (۴۵) همان، ص ۱۶۵.
- (۴۶) عوض احمد ادریس، همان، ص ۳۵۲ به نقل از:
- بدایع الصنائع، ج ۱۰، ص ۴۶۶۵.
- (۴۷) عوض احمد ادریس، همان، ص ۳۵۲
- * میرسعیدی، همان، صص ۹۱ - ۹۲.
- (۴۸) شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، صص ۳۸ - ۳۹.
- (۴۹) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی (الزامهای خارج از قرارداد: ضمان قهری)، ج اول، مسئولیت مدنی، ص ۵۹ به بعد.
- (۵۰) عبدالقادر عوده، التشريع الجنائي الاسلامی، تهران: مؤسسه البعثة، چاپ دوم، ج ۱، ۱۴۰۲ ق، ص ۱۰۸.
- (۵۱) تهذیب الاحکام، ج ۱۰، باب ۴، ص ۱۸۲، حدیث ۹ از ابواب کتاب الدیات.